

این مقاله در سالهای اولیه انقلاب اسلامی توسط مرحوم دکتر عنایت به زبان انگلیسی نوشته شده است.

چکیده:

نویسنده ابتدا به نقد تفکری می‌پردازد که کاربرد اصطلاح «انقلاب» را بر وقایع سال ۱۳۵۷ غیر علمی می‌داند. وی معتقد است، دگرگونیهای عمیق ناشی از این حرکت تنها با اصطلاح «انقلاب» قابل توصیف است. نویسنده در ذکر عوامل پیدایش این انقلاب، موضوعاتی را عنوان می‌کند که در میان انقلابیهای جهان سوم مشترک است. در عین حال به نظر ایشان وجه متمایز انقلاب ایران، جایگاه مذهب و تأثیر آن در فرآیند تحولات ۱۳۵۷ می‌باشد. این بحث که بخش عمده مقاله را تشکیل

می‌دهد، تطور حرکت‌های مذهبی در تاریخ معاصر ایران را تجزیه و تحلیل می‌کند.

تفکر سیاسی در میان شیعیان و نقش عنصر «انقلاب» در آن از دیگر موضوعاتی است که دکتر عنایت به آن اشاره دارد. موضع علما در باره مفهوم «انقلاب» و روند پرفراز و نشیبی که این موضوع داشت، بررسی شده است.

باور نویسنده بر آن است که دید مثبت برخی علما و طلاب علوم دینی از «انقلاب» جایگاه پر اهمیتی در تاریخ صد ساله ایران و خصوصاً انقلاب اسلامی ایران دارد.

انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹

(مذهب بعنوان ایدئولوژی سیاسی)

نویسنده: حمید عنایت

مترجم: مینا منتظر لطف

بر سطوح پایینتر بوروکراسی نیز تأثیر داشته است. در زمینه اقتصادی تا حد زیادی کارخانه‌ها، بانکها، شرکتهای بیمه (داخلی یا خارجی) و نیز اموال مصادره شده، ملی اعلام شد. شاید عامل مهمتر، دگرگونیهای عمده در زمینه‌های فرهنگی و اخلاقی جامعه باشد. قدر مسلم، انقلاب ایران پایان دوران غریبگرایی در اهداف و زندگی فرهنگی، آموزشی و اجتماعی را نوید می‌داد. نشانه‌های اجتناب از فرهنگ غریبگرایی از پیش در میان روشنفکران ظاهر شده بود. حتی در میان سخنرانیهای رسمی رژیم شاه نیز آشکار گشت. یعنی زمانی که شاه با سخنرانیهای ضد غربی، قصد داشت غریبگرایی خود را انکار کند. از این رو تناقضهایی در گفتار و عمل وجود داشت. ایدئولوژی اسلامی این نهضت، شاه را سرنگون کرد و خط بطلانی بر روی این تناقضات کشید، و به طور موقت ادعا کرد که تضاد کلیه نوآوریها و تطبیقهای فرهنگی در میان هر برنامه نوگرایی گنجانیده شده است. واژه موقت را به کار می‌برم؛ زیرا که اگر جهت استقلال ایران در بخشهای حیات ملی با سیاستی منسجم حمایت نشود، ممکن است بعدها این وضعیت خودداری،

مراحلی که منجر به سرنگونی سلطنت شد از اصطلاح «قیام» یا «فتنه» استفاده کنند. من به این صورت فکر نمی‌کنم. بدون شک دگرگونیهای مهم و گسترده‌ای در سطح سیاسی - اقتصادی - فرهنگی در ایران تحقق یافت، که با تمام تصورات و اندیشه‌ها خوب یا بد مربوط به آن، با هیچ واژه و اصطلاحی جز «انقلاب» قابل توصیف نیست. حقیقت دارد که بیشتر قالبهای رژیم گذشته به همراه نگرشهای اجتماعی و معیارهای فرهنگی قوانین اجرایی به همان شکل باقی مانده است. ممکن است تصور شود که بعضی از موارد تقویت شده است؛ مانند: تخصصیهای صاحبان حرفه به ویژه بازرگانان - تصدیق بی قید و شرط و گسترده قدرت و تسلیم در برابر آن، بدون اینکه نظیر انقلاب روسیه و کوبا موجب هر گونه دست‌بندی یا یکنواختی گردد.

مع ذلک تغییرات و تحولاتی که اتفاق افتاد واقعی و بسیار مهم هستند. نه تنها نیروهای جدید تصمیم گیرنده با طرز تفکر و ارزشهای کاملاً جدید جایگزین گروههای قبلی شد، بلکه پاکسازیهای متوالی نشان داد که این دگرگونیها

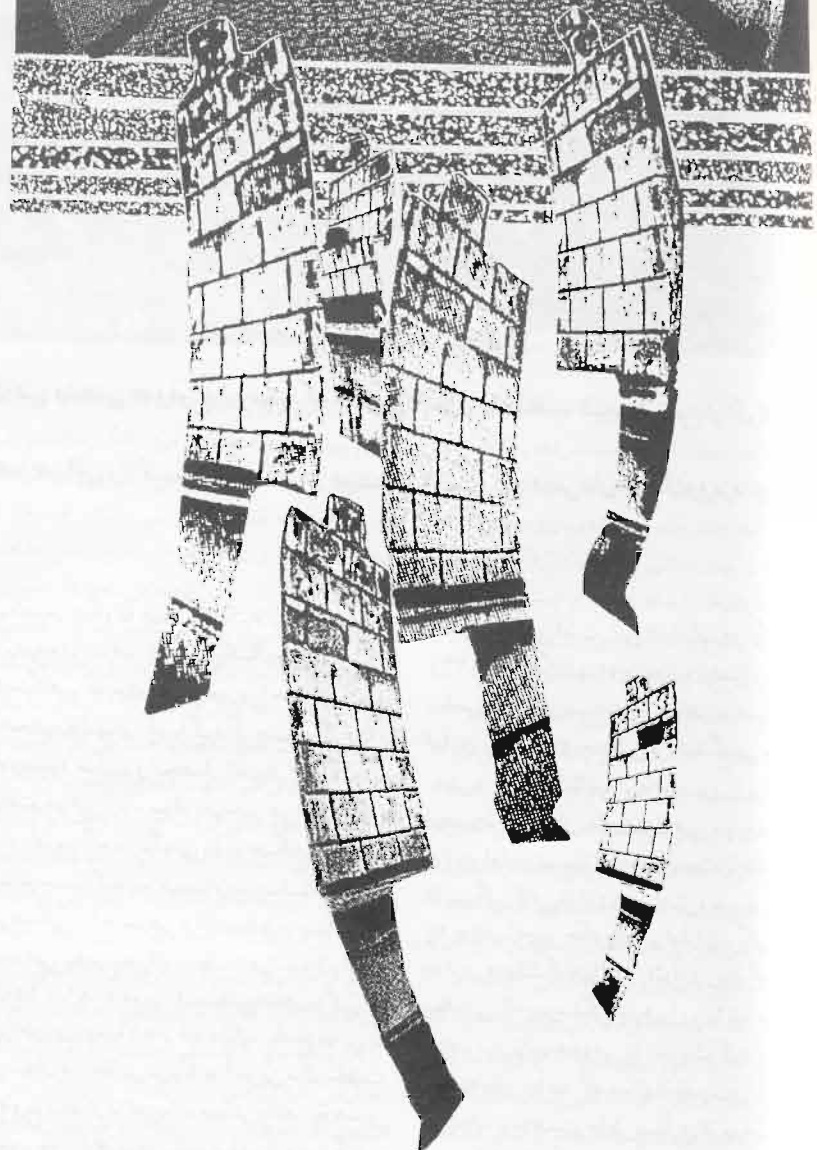
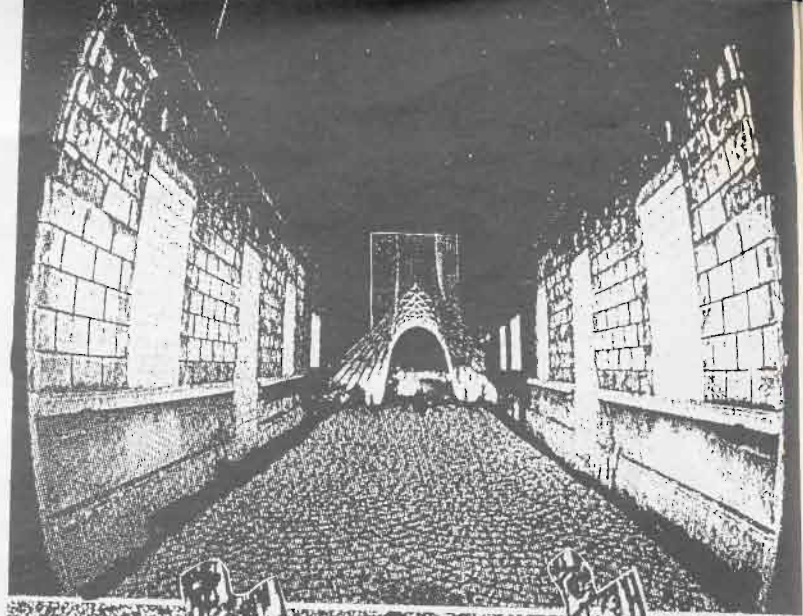
نوشتن درباره پدیده‌ای که هنوز در حال تکوین است کار خطیری است. انقلاب ایران هنوز مسیر خود را به طور کامل نپیموده و همواره راه و روشهای متفاوتی را در پیش می‌گیرد. این امر گاهی حتی برای ناظران سیاسی نیز مغشوش کننده است. لیکن شک و تردید در بررسی روندی تکوینی، نباید آگاهان سیاسی را از مشاهده و استنتاج باز دارد. به شرط اینکه این راه‌حل را آزمایشی تلقی کنیم. مشاهدات بنده در این مقاله به ویژگیهای اساسی انقلاب در مراحل اولیه مربوط می‌شود، که تقریباً سال ۱۹۷۹ را در بر می‌گیرد.

در ابتدا به طور خلاصه باید دید آیا اصطلاح انقلاب بر وقایع سال ۱۹۷۹ تطبیق شدنی است؟ در داخل و خارج از ایران افرادی هستند که به این سؤال پاسخی منفی می‌دهند و مدعی هستند که آنچه اتفاق افتاده تنها انتقال قدرت از دست گروهی به گروه دیگر بدون دگرگونی بنیادی در ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور بود. برخی از نویسندگان دست چپی چنین عقیده‌ای دارند. البته آنها به طور مسلم مارکسیست نیستند؛ و ترجیح می‌دهند در توجیه

شاید این مورد هم تعهد و الزامی زودگذری می باشد؛ که یا در معرض لغزش قرار می گیرد، یا دستخوش تغییر در جهت عکس خود می شود، مانند اتفاقی که در مصر افتاد. لیکن در هر حال برخاسته از اعتقادی محکم بود که کلیه عقاید متفاوت در طیف انقلاب، از میانه زوها، جبهه ملی لیبرال تا افراطیون و رزمندگان حزب را در بر می گرفت؛ و همگی با شعار «نه شرقی، نه غربی» موافق بودند.

درست، در ارتباط با وضعیت جدید فرهنگی، اصلاح ارزشهای اجتماعی اهمیت داشت. ثروت و درآمد به وضوح جهت تعیین جایگاه اجتماعی و شایستگی فردی، محلی از اعراب نداشت. روحیه سبقتگیری و چشم هم چشمی که سبب افراط و فساد در رژیم گذشته بود، اکنون کمتر دیده می شد. تجسم واقعی این پیشرفت نگرش طبقات پایین جامعه بود. این افراد برای دهها سال نه تنها از محرومیت اجتماعی و اقتصادی رنج می بردند، بلکه به تصمیم گیرندگان جامعه نیز دسترسی نداشتند؛ لیکن هم اکنون برای نخستین بار سرهایشان را بالا گرفته اند و به حقوق خود اهمیت می دهند. به علاوه هر چند هنوز هم حرفی برای گفتن درباره امور جاری ندارند؛ لیکن، حداقل افرادی را که به نفعشان تصمیمات حیاتی می گیرند، ملاقات می کنند. از میان تمام تغییرات و دگرگونیها، همین پی آمد تأیید کننده این اختلاف است. البته انقلابهای دیگر نیز در ایجاد نظامی محکم، در دوره ای کوتاه، موفق بوده اند.

در طول تاریخ دلالی که منجر به انقلاب می شود، به طور شگفت انگیزی انگشت شمار است؛ و کم و بیش شبیه همان انگیزه های نسبتاً ساده مندرج در کتاب سیاست ارسطو است. با این مفهوم، با در نظر گرفتن تفاوت های مختصر فرهنگی و وضعیت مناسب زمانی و مکانی، نمی توان ادعا داشت که انقلاب ایران بی مانند و منحصر به فرد است و این امر آگاهان سیاسی و همچنین مورخان را که از تکرار تاریخ یا از تشابهات وقایع خطیر در زمان و مکان مختلف مسرور می شوند باید مطمئن کند که وضعیت ایران تحلیلهای نظریه پردازان انقلاب را تصدیق می کند. یکی از این نظریه ها این است که انقلاب به سبب افت یا بحران سیاسی و اجتماعی یا آشفتگی اقتصادی صرف به وقوع نپیوسته است. حتی علت آن ناراضی عمومی از دوران ستم و سلطنت نیست که در کل به تظاهرات آحاد ملت منجر شد. بلکه عناصر مثبتی در گذشته خود باید داشته باشد. یعنی هم در قالبی از توسعه اقتصادی،



استقلال از غرب مشخص ترین جلوه خود را در قلمرو روابط خارجی یافت. ایران، پس از رژیم پهلوی، علی رغم بی نظمی در زمینه های گوناگون مسائل حکومتی، به طور استواری خود را در میان نیروهای غیرمتعهد ضد امپریالیسم و ضد صهیونیستی، در دنیا یافت.

سلاحی به نفع غرب در پی داشته باشد. در جمهوری خلق چین نیز انقلاب فرهنگی شایسته کرد که اقدام زودگذری بود. هر چند روشها و تشکیلات به کار گرفته در این کشور در مقایسه با روشهای قابل استفاده در جمهوری اسلامی بسیار پیچیده تر بود.

اجتماعی و آگاهی فرهنگی و هم تا حدی در شکلی از دمکراسی یا تظاهر به اعمال آن. تصویر کلی جامعه بیشتر به تاریکی عموماً پوشیده و کمتر به یک انقلاب شباهت داشت. تنها در صورتی که چنین عناصر متناقضی پدیدار شود، انقلاب پیش می آید.

اینک انقلاب ایران یکبار دیگر این نظریات را ثابت کرد. یعنی هر انقلابی نه تنها به دنبال بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی اتفاق می افتد، بلکه به وسیله نوعی پیشرفت اجتماعی و اقتصادی نیز صورت می گیرد. وضعیت متناقض در ایران خیر از سرنگونی سلطنت می داد. زیرا این وضعیت امتزاجی بود از پیشرفت و سقوط - روشنفکری و مخالفت با آن - نوگرایی و گرایشات غیردینی - ترویج تهذیب و تربیت ساسانی و سبیل‌های پیش از اسلامی - گرایش به اسلامی شیعی - و رویه استبدادی حکومت و تظاهر به حمایت از سیاست مردمی - بسیج عمومی و کاهش کنترل سیاسی - چنین تناقضاتی در میان ملت ایران در دهه پیش از انقلاب وجود

جنبه دیگری که انقلاب ایران را با ساختار آشنای سایر انقلابها همسان کردند، روندی است که چشم انداز سیاسی این کشور را در طول سال ۱۹۷۹ به سرعت تغییر می دهد. در ابتدا کشور با وضعیت بی مانند هماهنگی - دلسوزی در جامعه غوطه ور بود که با توافقی جامع اما مبهم جهت نیل به اهداف تقویت می شد. سپس شاید به سبب همان ابهام و روند ناگهانی و شگفت‌انگیزی که رژیم را سرنگون کرد، دسته بندیها و گرایشات تدریجی جایگزین آن شد و در پی آن گرایشات چپی و راستی و رهایی از اوامام تلخ شکل گرفت. از تحلیلهای جامعه شناسان غرب، مارکسیست یا غیرمارکسیست، جهت توجیه پیشینه فروپاشی سریع نظام شاهنشاهی استفاده شد. بیشتر این نظریه‌ها همچون تیری در تاریکی بود. نه تئوری مبارزات طبقاتی، نه تجزیه و تحلیل رشد طبقات متوسط شهری یا کوچ نشینان فقیر و نه هیچ گونه نشانی از اجباری که جامعه ایران به لحاظ قدرت نوگرایی کسب کرده باشد به این بحث به طور ریشه‌ای و متقاعد کننده پاسخ

و تحلیل ما کارگر است و آن هرج و مرج و بی قانونی می باشد. انقلاب در پی آفت رویه سنی حکومت در معیارهای دستیابی به جایگاه اجتماعی به وجود آمد. این عامل به طور کلی علت نوگرایی شاه در نتیجه اجتناب ناپذیر نبود لیکن تضعیف ترکیب خانوادگی گسترده - مهاجرت گروههای روستایی به شهرها - رسوم و عادات لاینفک صنعتگرایی - عدم تعادل بین نوگرایی ناقص و غیرمعمول با ارزشها و نگرشهای سنتی، از جمله دلایل سرنگونی رژیم شاه می باشد. مردم را از ریشه‌های فرهنگی و اخلاقی خود جدا کرده بودند. بر روی مفاهیمی چون هویت فردی - منافع مشترک گروهی - همکاری صادقانه، حساسیت زیادی بود. لیکن آنچه که علت اصلی این تزلزل و نقص را شدیدتر می کرد، نوعی نمرود فردی در شیوه رهبریت سیاسی بود. نمونه‌ای از آن، سلسله اقداماتی علیه حکومت پیران بود، که ظاهراً پس از اندیشه ناگهانی شاه صورت گرفت. بدین مضمون که تمام مشکلات تقصیر صاحب منصبان پیر در رأس

انقلاب ایران در جهت توسعه سطح آگاهی مذهبی به وقوع پیوست که عمق وفاداری به مذهب شیعه را نمودار کرد.

مذهب شیعه موجب شد تا انقلاب ایران خصوصیات را کسب کند که در میان انقلابهای هم عصرمان جایگاه ویژه‌ای را پیدا کند.

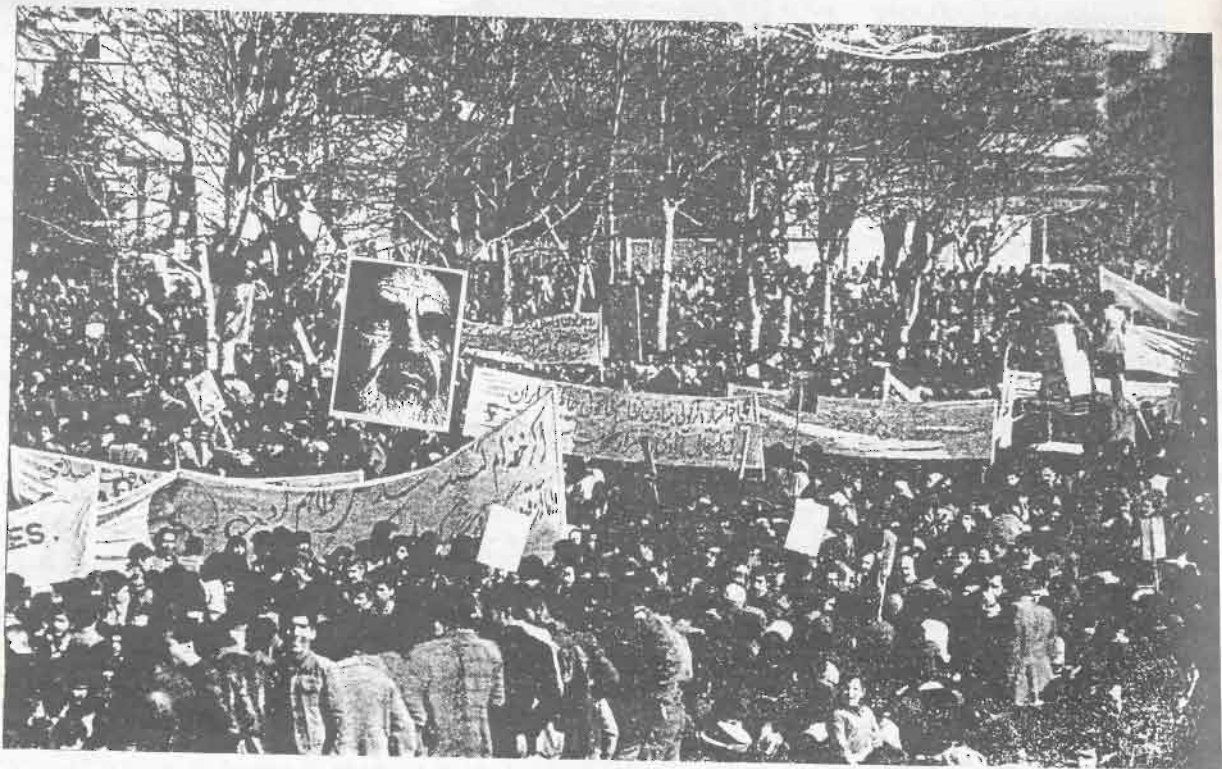
داشت، که بر طبق نظرات طیفهای سیاسی هم نشاندهنده نابودی و هم تشویق کننده اعتماد غرور آمیزی به بهبود وضعیت رژیم شاهنشاهی بود. در آن دوران افرادی بودند که دائماً سیمای رژیم را متزلزل و به سمت فروپاشی می دیدند. در صورتی که عده‌ای دیگر، به توانایی رژیم در تسلط بر بحران مطمئن بودند. سواى گزافه گوییها، هر دو گروه تا اندازه‌ای حق داشتند. زیرا که به دو جنبه مختلف واقع اشاره می کردند. همان طوری که ذکر شد، آن دوران وضعیتی پر از تناقض بود و بدین طریق می توان دید که چگونه بسیاری از قضایاها درباره شاه، ساده و سطحی هستند. زیرا به همان نسبت که درست نیست، آن را در کل بد و استبدادی بنامیم، نامعقول است که به خاطر روشنفکری و خیراندیشی آن را بستاییم. هر دو تحلیل هاله‌ای از حقیقت را دربردارد. این امر در گذر زمان و یا با افزایش درآمد نفت پس از بحران انرژی سال ۱۹۷۳، منکر این حقیقت نمی شود که حکومت شاه روز بروز مستبدتر می شد و اطرافیان فاسدتر می شدند.

نگفت. چگونه چنین تشکیلات عظیم و کار آزموده در ظرف کمتر از یکسال سرنگون شد؟، دستگامی که سالها در برخورد با مخالفان رژیم با اعمال روشهای گوناگون از حبس گرفته تا خوشنود سازی و انحصار اختیار امور، توسعه یافت. در این زمان سؤال بفرنجتر می شود. اگر به یاد آوریم که سرنگونی رژیم هنگامی به وقوع پیوست که با تمام پیریشانیهای فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، به بحرانی نظیر بحران سلطنت فرانسه (سالهای ۱۸۸۷ و ۱۷۸۹) و یا کشمکش انقلاب اکتبر در امپراطوری روسیه دچار شد، شاید پاسخ نهایی به این سؤال در حقایق مربوط به آخرین سال سلطنت شاه و ارتباط او با امریکا، مستتر باشد. به همین منظور به آگاهیهای بیشتری، درباره سرنگونی روحی شاه در آخرین ماههای سلطنت - بیماری کشنده، و ضعف نیروی اراده‌اش در مواجهه با قیام همگانی و فشار امریکا، نیاز است.

اما یک درک جامعه شناسانه وجود دارد که شاید در جمع بندی کلی، دلایل پیچیده و غیرمادی از فروپاشی باشد که در نتیجه در تجزیه

امور مملکتی است. این اقدامات در اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز گشت؛ و منجر به انتصاب جوانان تحصیل کرده و مستعد در مناصب حساس نظام اداری و بخشهای صنعتی و دانشگاهی شد. این تغییر و تحولات نشانی از فاجعه بود. زیرا صاحب منصبان جدید از نظر اصول فنی در حد شایانی بودند اما به نسبت صاحب منصبان مسن قبلی شایستگی کافی نداشتند. حاصل، سست شدن هر چه بیشتر زنجیر حکومت در ادارات، کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاهها بود. اثرات زیان آور چنین سیاستی که پیوستگی خود رژیم را نیز محدود کرد، مبارزات عمومی را تقویت کرد. با گذر زمان به نظر می آید که مخالفان قدرت را در دست گرفته اند، به همین خاطر بسیاری از سیاستمداران کهنه کار یا صحنه سیاست را ترک کردند یا بی اعتبار شدند و یا سکوت را پیشه کردند.

بزرگترین پرده کاذب فرهنگی جهت گسترش صحنه این هرج و مرج و بی قانونی احساس زبونی در برابر فرهنگ غرب بود، که در کشورهای جهان سوم پدید آمده شناخته شده‌ای است. یعنی احساسی که در میان طبقات مختلف مردم،



و ریشه‌ای در اواخر قرن گذشته شرکت نمی‌کرد، حالا، این چنین نقشی پیدا نمی‌کرد. به مفهومی دیگر انقلاب سال ۱۹۷۹ تکرار وقایع چهار دوره پیش بود. یعنی قیام تنباکو سال ۱۸۹۲، انقلاب مشروطه ۱۹۰۶، جنبش ملی کردن نفت ۳-۱۹۵۱ و قیام عظیم سال ۱۹۶۳ به رهبری آیت‌الله خمینی. از نظر انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی تفاوت‌های اساسی بین این چهار دوره وجود دارد. حرکت اول، جنبش علیه تسلط خارجی بود، لیکن در چند جنبه ویژه محدود می‌شد. یعنی در ممنوعیت واگذاری امتیاز به شرکت بریتانیایی. حرکت دوم، تلاش ایرانیان در عصر حاضر جهت ایجاد حکومتی مردمی را نمودار می‌سازد. سوم مجدداً مبارزه ضد بریتانیایی است. لیکن حیطه وسیعتری نسبت به اولی دارد. حرکت چهارم، به علت ارتقا تلاش علما برای ایستادگی در برابر زدودن معنویتی که شاه با نام انقلاب سفید ایجاد کرد.

علی‌رغم تفاوت‌های این چهار بخش، وجوه تشابهی نیز دارند که دوتای آن جالب توجه است. اولاً، هر یک از آنها سندی از پیوستگی سه نیروی اساسی اجتماعی و سیاسی کشورند. یعنی علما، بورژواهای ملی و ملی‌گراهای لیبرال نیمه روحانی (چیها، چه سوسیالیست و یا کمونیست، چهره خود را به شکل نیروی فعال فقط در سالهای ۱۹۵۰ نشان دادند). ثانیاً، در هر مورد بسیاری از آحاد ملت در این حرکت شرکت کردند که فقط

ترکیبی از عوامل بلند مدت باشد که به تدریج رژیم پهلوی را مضحمل کرد، افکارشان در این خصوص درست است. لیکن اگر این حرکت به مفهوم مرحله قطعی و نهایی خیزش عمومی و همانند جلالی برای آن عوامل باشد، نقش مذهب را عنصر اصلی در کل مسئله می‌دانم. در صورتی می‌توان این امر را به طور کامل مستود که بیاد آوریم در انقلاب دو مرحله متمایز وجود داشت. در ابتدا مرحله‌ای از سال ۱۹۷۷، با پیدایش نخستین علائم حساسیتهای اجتماعی در کشور تا اولین شورش در شهر قم در ژانویه ۱۹۷۸. روشنفکران روحانی از جناح میانه، چپ یا لیبرال نقش برتری داشتند که فعالیت‌هایشان عبارت بود از: چاپ شب‌نامه و اعلامیه - برپایی شبهای شعر - درخواست از انجمنهای بین‌الملل جهت دفاع از حقوق بشر و آزادیهای مذهبی. این دوران مصادف گشت با اقداماتی که دولت کارتر در امریکا جهت اهدافی مشابه به کار بست. تقارنی که برخی از مبارزان چپ افراطی و متعصبان مذهبی آن را سند توطئه امریکا در ظاهر مبارزات روشنفکران تلقی می‌کردند. حملات بنیادی به مخالفان روشنفکر به انضمام اجتناب رژیم در پذیرش درخواستهایشان، زمینه را برای نفوذ قدرت مذهبی مهیا کرد. بر اثر همین عوامل، شیعه ایدئولوژی حرکت ضد رژیم شد.

اگر مذهب شیعه در تغییر و تحولات سیاسی

ثروتمند و فقیر، دیده می‌شد. لیکن در میان جنگان به اصطلاح تحصیلکرده، با اعتقادی همراه بود مبنی بر اینکه یکی از دلایل اصلی حرکت کند پیشرفت در کشور، پیوستگی آن با عقاید و ارزشهای سنتی جامعه به ویژه اسلام شیعی است. مع‌ذالک آحاد مردم در پشت گرایش ظاهری به رسوم و عادات غربی، به اسلام وفادار بودند و این پدیده خلاف قاعده‌ای بود که بسیاری از روشنفکران ایرانی و خارجی را بر آن داشت تا تصور کنند که گرایش مذهبی رو به افول است. نمونه بارز این دوگانگی در حیات انقلابی ملت را می‌توان در جنبشهای شیراز جستجو کرد که طی آن اقلیتی ممتاز، نهایت حماقت خود را به همراه دستاوردهای تجدید افراطی هنر غربی در انتظار عمومی و جلوی چشمان مسحور شیرازیها، به نمایش گذاشتند. تا اینجا این مقاله به خصوصیتی می‌پرداخت که انقلاب ایران را کم و بیش شبیه به انقلابهای دیگر نشان می‌داد. لیکن همان طوری که اشاره شده این انقلاب در جهت توسعه سطح آگاهی مذهبی به وقوع پیوست، که عمق وفاداری به مذهب شیعه را نمودار کرد. مذهب شیعه موجب شد تا انقلاب خصوصیتی را کسب کند که در میان انقلابهای هم‌عصرمان جایگاه ویژه‌ای را پیدا کند. تأکید بر مذهب، افکار آن دسته از نویسندگانی را باطل کرد که انقلاب را روند تدریجی اجتماعی و اقتصادی می‌دانستند. چنانچه انقلاب به معنی

بنابه درخواست رهبران مذهبی بود؛ بدون ترغیب رهبران مذهبی شرکت مردم و حمایت آنها از انی حرکات غیرممکن بود. سومین وجه اشتراکی که در سه مورد نخستین محسوس بود، این است که تنها، حرکت‌های مردمی در به ثمر نشستن این اهداف، چه در فسخ امتیازات اقتصادی (۱۸۹۲)، چه در تطبیق قوانین بنیادی (۱۹۰۶) و یا ملی کردن نفت (۱۹۵۱) با همراهی رهبران مذهبی، موفق بود.

وضعیتی، مثلاً در زمانی که علما، مقامات ذی‌حق تلقی می‌شدند، ملی‌گرایان نیمه روحانی، به زودی نقش برتر را کسب می‌کردند و رقبای مذهبی خود را از صحنه خارج می‌کردند. پس از سال ۱۸۹۲ به زودی دولت امتیازات ویژه‌ای در زمینه امور بانکی و استخراج معادن به بریتانیا، روسیه و دیگر قدرتهای غربی داد که این امر با مخالفت مؤثری مواجه نشد.

عاقبت رژیم مشروطه، موجب حرکت شدید ضد روحانیت رضاشاه شد. با گذشت زمان نهضت ملی کردن نفت با کودتای ۱۹۵۳ شکست خورد. نیروهای ملی‌گرا به رهبری دکتر مصدق در بی‌اعتبار کردن گروه‌های مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی به بهانه هم پیمانی آنها با بریتانیا و سلطنت‌طلبان، موفق شدند. در نتیجه علما از این وقایع درس‌هایی آموختند. که عبارت بود از: ۱- هر گاه به طور صادقانه در یک رشته اقدامات سیاسی شرکت کنند، هیچ مانعی در راه موفقیت بلافصلشان وجود ندارد. ۲- جهت اطمینان به کمال موفقیشان باید به سایرین اعتماد نکنند و قدرت را با رقبای روحانی یا نیمه روحانی تقسیم نکنند. ۳- شکست در واقعه سال ۱۹۶۳ نشان می‌دهد که اگر به میزانی، اتحاد داخلی وجود نداشته باشد امید به موفقیتی ساده، واهی است. برای این منظور باید تدبیری اتخاذ کرد که عقاید مختلف علما، از لیبرال تا رادیکال را دربر گیرد.

علما با مسلح شدن به این تجارب سیاسی، حرکت مردمی سال ۱۹۷۹ را به راه انداختند. از همان ابتدای مبارزه عزم کردند که نگذارند از نیروهای لیبرال و رادیکال شکست بخورند. نیروهایی که از همان ابتدا در این جنبش شرکت کردند، یکی از رهبران متفکر آنها (شهید مرتضی مطهری) است که چند ماه پیش از سرنگونی واقعی سلطنت نوشت: «متأسفانه تاریخ نهضت‌های اسلامی صد ساله اخیر یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می‌دهد و آن اینکه روحانیت نهضت‌هایی که رهبری کرده تا مرحله پیروزی ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی

کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران و احياناً دشمنان برده‌اند... مشروطیت ایران را (۱۹۰۶) روحانیت به ثمر رسانید اما آن را ادامه نداد و بهره‌برداری نکرد؛ لہذا طولی نکشید که یک دیکتاتوری خشن روی کار آمد و از مشروطیت جز نام، باقی نماند، بلکه به تدریج در مردم سوءظن پدید آمد که اساساً رژیم استبدادی از رژیم مشروطه بهتر بوده است و مشروطیت گناه است».

این شیوه جدید به ادامه برتری دائمی تأکید داشت که نه تنها در نهضت مردمی، بلکه در نمره موفقیت ناشی از عوامل مختلف سیاسی، باید دنبال شود که به تجارب علما در دوران اخیر و طرز تفکر باز سیاسی آنها بستگی داشت. می‌توان عام بودن این عوامل را نوعی اجبار مذهبی تلقی کرد؛ تا آن‌را از هر نوع اصلاح یا رنسانس در مفهوم واقعی شیعی و سنی‌گرایی تشخیص داد. احیای سیاسی در شیعه از اصول جدید نشأت گرفته است. اگر چه ریشه‌های آن را در گرایش‌های روشنفکری و الهیات قرن هجدهم و نوزدهم می‌توان یافت، این امر در تفسیر مجدد عقاید ریشه‌ای شیعی درباره فعالیت‌های سیاسی و موضع آن نسبت به بی‌عدالتی باب شد. بدون توجه به تفسیر مجدد این امر که شیعه، نقشی در حوادث سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ نمی‌توانست داشته باشد.

در تفسیر قدیمی تفکر سیاسی اسلام شیعی یا سنی - فرضیه انقلاب نبود. بارزترین مشخصه آن اجازه قیام علیه حاکمان ظالم است و این در عمل ارزش کمی دارد. زیرا علما تنها افرادی هستند که می‌توانند مطمئن باشند که حاکمی ظالم یا عادل است. یعنی مردانی که می‌توانند بر حقوق مستبدترین رژیم صحنه گذارند. در نتیجه هر دو فرقه در عمل از حاکمان ظالم اطاعت می‌کردند. و تنها تفاوت در چگونگی ارائه دلیل است. بسیاری از قاضیان برجسته سنی اطاعت از فرمانروا حتی حاکم ستمگر را تجویز می‌کنند، براساس دستورالعمل کلی قرآن باید از خدا - پیامبر اولو‌امر باید اطاعت کرد. و اینکه اطاعت در هر وضعیتی حتی از رژیمی ظالم، بهتر از هرج و مرج است. شیعیان نیز نگرشی مشابه داشتند و البته به دلایلی مختلف مانند حفظ و بقاء جامعه اقلیت خود که تحت قوانین سنیها است. و این همان چیزی است که «تقیه» یا دورویی مصلحتی نام دارد که در نوشته‌های اخیر شیعیان جنبه منفی آن کمتر تفسیر شده و بیشتر به مبارزه مخفی علیه سلطنت گفته می‌شود.

علاوه بر اصطلاح اخیر، دو نظریه تاریخی

وجود دارد که به طور بالقوه زمینه ساز فرضیه انقلاب می‌تواند باشد. اول، عقیده به «غیبت» است؛ بر این اساس که امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) در سال ۸۹۳ ناپدید شد و در نهایت جهت ایجاد عدالت در دنیا ظاهر می‌شود. به طور اصولی شیعه متوجه شده است که بین این دو تاریخ عدالت واقعی در دنیا وجود ندارد. که به طور بالقوه نظریه‌ای انقلابی است و به طور فرضی برخی از علما آن را انکار کرده‌اند. لیکن تا

همین اواخر چنین نبود. با توجه به اینکه تمامی حکمرانان کنونی در دنیا غیرقانونی هستند، (قوانین بر حق تنها در پایان این جهان ظاهر می‌شود) اکثر شیعیان در طول تاریخ به جای شورش علیه دولت‌هایشان ترجیح دادند نسبت به سیاست بی‌اعتنا باشند. هر حکومت هزار ساله (اشاره به حکومت هزار ساله مسیح) قول وضعیتی مطلوب در آینده را می‌دهد. همان‌طور که شیعیان دوازده امامی از نظر سیاسی مانند شمشر دوله‌ای هستند که می‌تواند طرفداران را به مبارزه تشویق یا آنها را به آرامش و فروتنی دعوت کند. این امر به ویژه در مورد دومین نظریه انتظار هزار ساله امام دوازدهم بسیار واضح است که به طور یقین نتیجه نظریه اول است. غیرقانونی بودن حاکمان موقتی، برداشتی سطحی نیست، بلکه متضمن این مفهوم است که حاکم قانونی در آینده ظاهر می‌شود. اما این انتظار دو نگرش سیاسی متناقض را پدید می‌آورد. ممکن است عقیده‌ای محکم به وجود آورد که جنبه مبارزه و جنگجویی را ارتقا دهد. لیکن به جنبه تقدیرگرایی نیز تأکید دارد و پذیرش آنچه که مقدر شده را تقویت می‌کند، با این امید که رستگاری بعداً خواهد آمد.

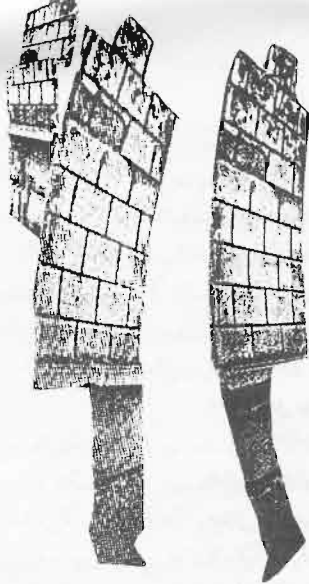
در آخر سابقه تاریخی واقعه کربلاست قیام امام سوم، حسین ابن علی (ع) که در سال ۶۸۰ به خون غلتید. مجدداً شیعه این بخش با ارزش تاریخ اسلامی یعنی شهادت را زمانی برای مویه می‌داند و نه هیچ چیز دیگر. آنها بندرت از این واقعه درس سیاسی می‌گیرند تا در جنگ با حکومت به کار بندند به همین علت امام حسین (ع) سمبل شهادت و یا تحمل رنج و درد به خاطر خداپرستی شد.

در طی صد ساله اخیر، درک شیعه از تمامی این مطالب به تدریج تعبیر کرد بخشی به خاطر هوشیاری ایرانیان و بخشی به جهت واکنش نسبت به تغییرات اجتماعی و سیاسی و قسمتی دیگر به لحاظ سیر تکاملی عقاید شیعه از طریق اجتهاد. نتیجه، به طور باور نکردنی کنار گذاردن تفسیرهای دعوت به آرامش و فروتنی و ظاهر

شماره روحیه مبارزه و جنگ جویی بود. این رویه بدان اصطلاح سیاسی کردن افکار مسلمانان نظریه‌های دیگر است. اما شاید وضعیت ایران را «نور دقیق سیر جدید واقع‌گرایی عنوان کرد، که در ابتدا جایگزین طرز تفکر قبلی می‌شد. این بر در انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۶ بسیار محتمل بود. یعنی هنگامی که علما با کنترل قانونی قدرت سلطنت، در واقع این را مطرح می‌کردند که تعیین‌کننده جهت بهبود وضعیت خود، فعالیت سیاسی نیست را تا ظهور امام (عج) و ایجاد نظامی نوینی به تأخیر اندازند. این موضع جدیدی نبود. بر نمونه‌ای از آن در مراحل ابتدایی افکار مصلحت‌خواهانه و الهی دیده شد. آنچه که جدید بود، تشخیص لزوم نظم جدید قانونی در قالب رأی‌نویسی و پارلمانی، جهت تضمین قانون‌مندی بود.

با دیکتاتوری رضا خان (۴۱-۱۹۲۵) در کنار واقع‌گرایانه وقفه افتاد که در جنگ جهانی سیر مجدداً پدیدار شد. لیکن با ایجاد دیکتاتوری پس از کودتای سال ۱۹۵۳ دوباره بروز شد. مرحله بعدی، تدریجی و غیر مسموم بود. حرکتی که از نیمه دهه سال ۱۹۶۰ در عراق سیاسی جدید شروع شد و در انقلاب ۱۹۷۹ به اوج خود رسید قواعد ایدئولوژیکی این حلقه جدید در آثار دسته‌ای از نویسندگان فلسفی مشهود است. این عده اغلب در مراکز فلسفی سنتی شیعه در ایران و عراق تربیت شدند. استاد مطهری به خوبی وضعیت روحی نسل جدید علمای مبارز و مفهوم جدید انتظار را می‌می‌کند و آن را دو نوع می‌داند.

نمایش شیعه در صد ساله اخیر در تفسیر دیدگاه‌های سنتی هم‌زمان با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیکی در میان خودشان بود که با طرز فکر جدید مبارزه، همگام بود. ممکن است این نه‌ها علت اجتماعی نیز داشته باشند که بر این بخت تأکید دارد که علما در مقایسه با سایر وهما دیگر یکپارچه نیستند. در گذشته علما خاطر دریافت عایدی از عوام‌الناس به آنها منته بودند که به صورت خمس، ذکات، صدقه یا نذر بود. دولت به عده‌ای از آنها حقوق داد. طلاب اولین حوزه انتخاباتی هر یک از آنها را تشکیل دادند. آنها بیشتر از میان طبقات مردم جامعه بودند. پیشرفتی که پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفت و با توسعه منابع مادی کشور همراه بود، موجب پدیدار شدن طبقه مذهبی از طلاب و استاد شد که وابسته عایدی عوام و کمک و حمایت مستقیم دولت در آموزش در مراکز غیرمذهبی، مدارس،



دانشگاهها، انتشاراتی و دفتر روزنامه و غیره انجام می‌شد. آنها اگر چه، از نظر عقاید مذهبی در نهایت به یکی از علما وابسته بودند، لیکن آن قدر قدرت مالی داشتند که به علمای بزرگ و دولت متکی نباشند. این امر آنها را به گروه‌های تحصیلکرده از قبیل معلمان - سخنرانان - نویسندگان و روشنفکران نزدیکتر کرد. روابطی که در اثر پاسخ به بحرانهای سیاسی و اجتماعی برقرار شد.

همه امور ایدئولوژیکی و تشکیلاتی که آگاهانه یا ناآگاهانه فرضیه را برای رهبر مذهبی انقلاب آماده کرد، به ویژه بهره‌برداری سیاسی از مساجد، از اقدامات این گروه بود. البته آنها با گروه‌های دیگر متحد شدند یا افراد مذهبی به آنها پیوستند. آنها کسانی بودند که برای پشتیبانی از ارزشهای اسلامی، بدون توجه به نوع حکومتی (جمهوری یا سلطنت) خالصانه تلاش کردند و با کنترل سیاسی دولت گشته شدند آنهايي که قصد داشتند اسلام را با سوسیالیسم و مارکسیسم پیوند دهند و کسانی که تنها در جستجوی ولایت فقیه بودند. امتزاج کلیه علت‌های سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژیکی، موج مخالفت سیاسی را در میان جامعه مذهبی توجیه می‌کند و همچنین علت شکست قیام سال ۱۹۶۳ و پیروزی در ۱۹۷۹ را توضیح می‌دهد. در مورد اول گروه‌های مبارز توجیهی به علمای محافظه کار نداشتند، لیکن در حالت دوم اهداف مشترکی با آنها داشتند.

چون انقلاب با مذهب عجین بود، شکاکان بسیاری واهمه داشتند که رژیم ستمگر و ارتجاعی به وجود آید و از واقعیت‌های دنیایی کنونی دور شود و قادر نباشد آینده‌ای با ثبات ایجاد کند. تندروییهای برخی از انقلابیون به این واهمه افزود در نتیجه تحلیلی از اوضاع دادند که بیشتر بدان اشاره شد، مبنی بر اینکه واقعه سال ۱۹۷۹ انقلاب نبود، بلکه تغییری ناگهانی که با

اتحاد بدعت گذران و نیروهای رادیکال همراه بود و هیچ گونه نظم مردمی نداشت.

دیگر برای سیاستمداران دیر است که راجع به این حقیقت (انقلاب) تحلیل دهند. و برعکس برای مورخان هنوز زود است که قضاوتی کلی از وقایع داشته باشند.

نکته قابل توجه این که نمی‌توان انقلاب اسلامی را تنها به علت غوطه‌وری در سبب‌های اسلامی و انگیزه بارز برپایی حکومت چهارده قرن پیش که توسط محمد (ص) و علی (ع) برپا شده است، سیری غیر متعارف و قهقرایی محسوب نمود. بعد از یک «دوره طلایی» به تعبیر هانا آرنتم، انقلاب‌های زیادی در غرب نیز برپا شد، آرنتم می‌نویسد «واقعیت این است که لغت انقلاب، اساساً به معنی بازگشت به حالت اول می‌باشد، بنابراین چیزی که کاملاً مخالف نظر ماست، تنها غرابت معنی‌شناسی نمی‌باشد. انقلابات قرون ۱۷ و ۱۸ که بیانگر روحیه‌ای نوین و جدید می‌باشد، هدفی جز «بازگشت به حال اول ندارد. جنگ داخلی انگلستان از قبل تمایل شدید همکاری با تغییرات جدید و اساسی انقلاب قرن ۱۸ را نشان می‌دهد. در حال حاضر واقیعت این است که پیروزی کم عمر اولین «انقلاب نوین» رسماً به بازگشت به حالت اول، یعنی «آزادی یک نعمت الهی است» تعبیر می‌شود که نسبت به آن در سال ۱۶۵۱ خیلی زیاد صحنه گذاشته می‌شود. انقلاب‌های آمریکا و فرانسه نیز در مراحل اولیه، توسط افرادی کنترل می‌شود که معتقد بودند عمل فوق فقط به منزله بازگشت به دستورات کهن است که ادامه استبداد حکومت‌های سلطنتی مستبد و یا سؤاستفاده حکومت‌های مستعمراتی مورد تجاوز قرار گرفته است، لذا تمایل صادقانه آنان برای بازگشت به زمانهای قدیم به وجود می‌آید.»

این سخن آرنتم است اما یک نکته واضح است: اسلام شیعه اولین منبع برای تجهیز و چارچوب بنیادی انقلاب می‌باشد. و آن را می‌توان یکی از چند شکل و صورتی دانست که انقلاب ایران را از فرم نرمال انقلاب‌های زمان ما، خارج ساخته است و رهبری عالی این انقلاب به عهده آیت‌الله خمینی بود که قدرت و توانایی مناسب وی ناشی از زور و اجبار و وحشت نبوده و بر تمایل افراد و گروه‌ها متکی بود.

«شیعه بودن انقلاب و نیز رهبری آیت‌الله خمینی»، توانست حداکثر افراد را نسبت به تعداد کمی از شعارهای عمومی همچون استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی متفق‌الرأی نماید.